یکشنبه ۲۲ مهر ۱۴۰۳
014
شماره ۴۲۵۱
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

علم صالح، استاد دانشگاه ملی استرالیا در نشست «ایران و ژئوپلیتیک خاورمیانه»

مرزهای درگیری با ایران محدود نیست

اسرائیل در ضعیف‌ترین حالت خود پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ قرار دارد

در چنین نظامی، چه کاری می‌توان انجام داد؟ این وضعیت بی‌نظمی و آنارشیک، کشورهای منطقه را به چالش می‌کشد. یک مثال دیگر از این بی‌نظمی را می‌توان در عملکرد نتانیاهو آنجاست‌وزیر رژیم‌صهیونیستی مشاهده کرد. بر اساس گزارش‌های سازمان ملل، طی ۱۱ ماه گذشته، سیاست‌های نتانیاهو منجر به کشته‌شدن حدود ۳۰ هزار زن و کودک شده است. حتی اگر بخواهیم فرض کنیم که بخشی از این آمار مربوط به افراد مسلح بوده، باز هم رقم قابل‌توجهی از غیرنظامیان را زنان و کودکان می‌گناه تشکیل می‌دهند. این در حالی است که او از نظر سازمان ملل، رهبری یک رژیم اشغالگر را به عهده دارد و از سوی برخی سازمان‌های معتبر بین‌المللی به‌عنوان رژیمی آپارتایدی شناخته می‌شود. نتانیاهو حتی در داخل اسرائیل به‌صورت شخصی متهم است و با پرونده‌های قضایی روبه‌رو است.

بااین‌حال، همین شخص وقتی به واشنگتن می‌رود، به‌عنوان رهبر دموکراسی مورد استقبال قرار می‌گیرد و برایش در مقابل اعضای کنگره ایالات متحده کف زده می‌شود. این نشان می‌دهد که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که قدرت نمایش‌گر قدرت است. اگر قدرت داشته باشید، می‌توانید به‌راحتی قوانین بین‌المللی و حقوق بشر را نادیده بگیرید و همچنان مورد حمایت قدرا قرار بگیرید.

این مثال‌ها نشان می‌دهد که چگونه بی‌نظمی در جهان آنارشیک وجود دارد و چطور مسائل اخلاقی، حقوق بشر و حتی قوانین بین‌المللی که خود غرب پایه‌گذار آنها بوده است، به‌راحتی زیر پا گذاشته می‌شوند. همان‌طور که فیلسوفی گفته است: «وظیفه عقل انسان یافتن حقیقت نیست، بلکه توجیه مصلحت و منفعت خود است»، این موضوع در تاریخ بارهاوبارها تکرار شده و به‌هیچ‌وجه پدیده عجیبی نیست.

درباره ژئوپلیتیک خاورمیانه

این بخش نظری من بود که توضیح دادم ما در چه دنیایی زندگی می‌کنیم. حالا اجازه دهید وارد بحث خاورمیانه شویم و ببینیم که ژئوپلیتیک این منطقه چگونه شکل گرفت. از حدود دهه ۱۹۲۰ میلادی به بعد، به‌ویژه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، خاورمیانه مدرن به‌تدریج شکل گرفت. آنچه ما امروز به‌عنوان «دولت - ملت» می‌شناسیم، پس از سقوط امپراتوری عثمانی ایجاد شد.

قبل از ظهور مفهوم دولت - ملت، امپراتوری‌های بزرگی در سراسر جهان وجود داشتند که معمولاً مرزهای سیاسی مشخصی نداشتند. مفهوم «ملت» و «شهروندی» به شکلی که ما امروز می‌شناسیم، وجود نداشت. این امپراتوری‌ها تا جایی که می‌توانستند، قدرت خود را گسترش می‌دادند و هر جا که ضعیف می‌شدند، عقب‌نشینی می‌کردند. این شیوه تصنعی دایل مرزهای سیاسی دائماً در حال تغییر بودند و افراد که در آن مناطق زندگی می‌کردند، تحت سلطه یک حکومت مرکزی قرار می‌گرفتند. حالا این حکومت می‌توانست عثمانی‌ها باشند، عباسیان، صفویان یا روس‌ها. بنابراین، پیش از ایجاد مفهوم دولت - ملت، ما با امپراتوری‌هایی سروکار داشتیم که پیشینه‌شان سیال بود و ملتی که به‌صورت سیاسی شکل‌گرفته باشد، وجود نداشت.

آنچه که از دهه ۱۹۲۰ به بعد در خاورمیانه شروع به ظهور کرد، نتیجه چندین قرن تاریخ تحولات در غرب بود. اما مشکل اینجاست که این مدل دولن است اینکه پیش‌زمینه‌های ساختاری آن در منطقه وجود داشته باشد، یا خاورمیانه پیشینه‌ها و تحمیل شد. برای درک بهتر این موضوع، باید به سراغ روند شکل‌گیری دولت - ملت در اروپا برویم.

در اروپا، این روند چندین قرن طول کشید. از زمان پیمان وستفالی در قرن یازدهم، قدرت‌های اروپایی به این نتیجه رسیدند که باید مرزهای مشخصی تعریف کنند تا از جنگ‌های طولانی و مکرر، از جمله جنگ‌های مذهبی و دینی بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، جلوگیری شود. این پیمان‌ها اولین قدم‌های جدی در جهت ایجاد نظم نوین بین‌المللی و پایان‌دادن به نزاع‌های دائمی میان امپراتوری‌ها بودند. در نتیجه، نظام مدرن روابط بین‌الملل از قرن‌ها پیش شروع به شکل‌گیری کرد.

تا همین چند قرن پیش، بسیاری از کشورهایی که امروز آنها را می‌شناسیم، وجود خارجی نداشتند. به‌عنوان‌مثال، کشوری به نام آلمان تا ۱۵۰ سال پیش وجود نداشت و ایتالیا نیز، شامل و جنوب آن تفاوت‌های زبانی زیادی داشتند و قادر به برقراری ارتباط با یکدیگر نبودند. روند شکل‌گیری دولت - ملت در اروپا سیاست‌ورزی بود که از آن، جنگ‌های بسیاری، از جمله در جنگ جهانی، رخ داد تا این نظام تثبیت شود.

حال، مشکل اینجاست که این فرایند پیچیده و چند قرنی در اروپا، به طور ناگهانی و بدون آن پیش‌زمینه تاریخی، به خاورمیانه تحمیل شد. این مسئله پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در اوایل قرن بیستم اتفاق افتاد. ایده دولت - ملت، به خودی خود، ایده خوبی بود؛ اما در خاورمیانه بدون آن که زمینه‌های لازم فراهم باشد، پیاده شد.

یکی از چالش‌های اساسی که در این منطقه پدید آمد، نبود تجربه‌ای مشابه باتجربه غرب در زمینه دولت - ملت بود. کشورهایی مانند چین که توانن قدرت در خاورمیانه به‌درستی ایجاد نشود و مشکلات بسیاری به وجود بیاید. در همین راستا، بحث استعمار و پساستعمار نیز مطرح می‌شود؛ به این معنا که قدرت‌های غربی که خود هژمونی سیاسی، نظامی و اقتصادی را در دست داشتند، توانستند این منطقه را تحت سلطه خود درآورند.

از دو قرن اخیر به این‌سو، شاهد یک هژمونی بی‌چون و چرای غرب بر جهان بوده‌ایم. این هژمونی باعث شده که توازن قدرت میان غرب و سایر نقاط جهان، از جمله خاورمیانه، به شکلی ناعادلانه برقرار شود. خاورمیانه نیز تحت تأثیر این عدم‌توازن قرارگرفت و نتوانست به طور طبیعی و هموارسا با فرایندهای تاریخی خود، به یک نظام پایدار سیاسی برسد.

آنچه بعد از جنگ جهانی اول در خاورمیانه رخ داد، منجر به شکل‌گیری تصنعی کشورها و مرزها شد که این مسئله به مشکلات ساختاری بسیاری در منطقه منتهی شد. این کشورها نه بر اساس نیازهای داخلی مواجه شدند، بلکه بسیاری از بحران‌های امروز خاورمیانه نتیجه همان مرزبندی‌های غیرطبیعی و سیاست‌های استعماری دوران پساستعمارگرایی است.

کشورهای خاورمیانه بر اساس تصمیمات قدرت‌های استعماری شکل گرفتند و بسیاری از آنها بدون درنظرگرفتن واقعیت‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی منطقه ایجاد شدند. برای مثال، کشور اردن به شکل اتفاقی و بر اساس توافق‌های پشت پرده وجود آمد. اما در خاورمیانه جدید، این امکان به دلیل شریف‌کلا و برای جلب رضایت او و پسرانش، به ملک فیصل حکومت عراق و به امیر عبدالله حکومت اردن را اعطا کردند. این شیوه تصنعی مرزبندی و تقسیم کشورها، هویت‌های ملی و فرهنگی را در منطقه نادیده گرفت.

علاوه بر این، اقتصاد بسیاری از این کشورها نیز بر مبنای منابعی چون نفت شکل گرفت و به یک اقتصاد تک‌محصولی وابسته شد. این وابستگی اقتصادی، کشورهایی مانند عربستان و کشورهای حوزه خلیج‌فارس را به کشورهایی تبدیل کرد که منابع مالی‌شان عمدتاً تأریک منبع، یعنی نفت، تأمین می‌شود. اگرچه اخیراً تلاش‌هایی برای تنوع‌بخشی به اقتصاد این کشورها صورت گرفته، اما همچنان نفت نقش محوری در اقتصاد منطقه ایفا می‌کند.

مشکل اصلی دیگر، نبود تطابق میان مرزهای سیاسی و هویت‌های قومی و مذهبی است. بسیاری از مرزها به شکلی کشیده شده‌اند که مردمانی با هویت‌های مشترک در دو سوی مرزها قرار دارند. درحالی‌که ارتباط بیشتری با یکدیگر دارند تا با مردم داخل کشور خود. این موضوع باعث بروز تنش‌های مرزی و نفوذ فزاینده‌ای شده است. در طول دهه‌های اخیر، شاهد حمایت متقابل کشورها از گروه‌های قومی و مذهبی در کشورهای همسایه بوده‌ایم. به‌عنوان‌مثال، ایران به کردهای عراق کمک می‌کرد و عراق به کردهای ایران؛ یا در دوره جنگ سرد، کشورها به تقویت گروه‌های مخالف در کشورهای همسایه می‌پرداختند. مثال کمک ایران به شیعیان جنوب لبنان یا حمایت عربستان از گروه‌های سنی در مناطق مختلف.

این دخالت‌های هویتی و دخالت کشورهای منطقه در امور یکدیگر، به همراه نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای، شرایطی را به وجود آورده است که منطقه خاورمیانه به‌شدت تنش‌زا و پر از بحران‌های سیاسی و امنیتی باشد. هژمونی قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و اروپا نیز با تأمین منافع خود، باعث شده‌اند که روابط بین کشورهای خاورمیانه به شکل طبیعی و متعادل شکل نگیرد و این منافع اغلب بر مصلحت و امنیت منطقه اولویت داشته است.

در دهه‌های اخیر، این عوامل کمی که می‌توانند جلوی تنش‌ها و منازعات بین کشورها را بگیرد، درهم‌تنیدگی اقتصادی میان آنهاست. این دیدگاه به‌ویژه در خاورمیانه مطرح است که اگر کشورها منافع اقتصادی مشترکی داشته باشند، احتمال رویارویی و جنگ کاهش می‌یابد. زیرا وقتی مصلحت اقتصادی یک کشور با مصلحت دیگری گره می‌خورد، هر دو کشور نیازمند حفظ امنیت و ثبات طرف مقابلند تا بتوانند از همکاری اقتصادی بهره‌مند شوند. این درهم‌تنیدگی می‌تواند به ایجاد امنیت مشترک و ثبات دراز‌مدت کمک کند.

در دوران جنگ سرد، این نوع روابط چندان امکان پذیر نبود، زیرا دنیا به دو قطب اصلی تقسیم شده بود: بلوک غرب به رهبری آمریکا و بلوک شرق به رهبری شوروی. هر کدام از این قدرت‌ها، کشورهای متحد و حوزه نفوذ خود را داشتند. اما با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، آمریکا به تنها قدرت جهان تبدیل شد و هژمونی خود را به‌صورت مطلق در عرصه جهانی اعمال کرد. در سطح جهانی نیز تغییر توازن قدرت به نفع قدرت‌های نوظهور، همچون روسیه و چین، به وقوع پیوسته است. این قدرت‌ها با ارائه جایگزین‌های اقتصادی و سیاسی و به چالش کشیدن هژمونی غرب و آمریکا، به کشورهای منطقه گزینه‌های بیشتری در تعیین سیاست‌های خود می‌دهند. در این چارچوب، ایران به عنوان یکی از تأثیرگذارترین کشورهای خاورمیانه است نقش مهم و موثر در معادلات منطقه‌ای ایفا کند. رفتار ایران در این سال‌ها، چه در حمایت از گروه‌های مقاومت و چه در تعاملات دیپلماتیک، نشان‌دهنده نقش‌آفرینی‌گرای آن در شکل‌دهی به روندهای منطقه است.

درنهایت، نتیجه این تحولات این است که خاورمیانه جدید، با خاورمیانه دوران جنگ سرد و حتی دهه‌های گذشته تفاوت‌های بنیادینی دارد. نفوذ سنتی آمریکا کاهش یافته و بازیگران منطقه‌ای نقش‌های مؤثرتر و مستقل‌تری در تعیین سرنوشت خود دارند. این تغییرات، بازتابی از تحولات جهانی است که به‌تدریج توازن قدرت را به سوی نظم چندقطبی‌تر سوق می‌دهد، نظمی که در آن کشورهای مختلف با استفاده از فرصت‌های جدید به دنبال تأمین منافع خودند.

از سوی دیگر، حزب‌الله لبنان نیز در دو روز اخیر شاهد نقش‌هایی بوده که ناشی از برتری اطلاعاتی رژیم‌صهیونیستی در برابر این گروه است. صهیونیست‌ها توانستند با اشراف اطلاعاتی از طریق چند واسطه به اقدامات حزب‌الله آگاه شوند و در بیچیده‌ایی که به حزب‌الله فروخته شده بود، مواد منفجره جاسازی کرده و سپس منفجر کنند. همچنین، در واکنش به حمله‌ایی که در دمشق و دادعاهایی مبنی بر هدف قرارداده سامانه‌های پدافندی ایران در اصفهان انجام شد، سکوت ایران در برابر این اتفاقات توجه‌برانگیز است.

با بررسی راهبرد سیاست خارجی ایران و تحلیل اتفاقات پس از طوفان الاقصی، پرسش اصلی این است که دو طرف در این تقابل چه واکنشی از خود نشان داده‌اند و تأثیر این رویدادها بر سیاست ایران چه بوده است؟ آیا این تحولات بر اساس تغییر شرایط، سیاست خارجی ایران را تیز تغییر داده است؟

تلاش‌های ایران برای گسترش روابط با کشورهای نوظهور و کاهش وابستگی به غرب نشان‌دهنده تغییر رویکرد این کشور است. حتی عربستان سعودی نیز به دنبال گسترش روابط خود با کشورهایی مانند چین و روسیه است تا از وابستگی تاریخی به غرب کاسته و تنوع در روابط خارجی خود ایجاد کند.

به طور خاص، سفر اخیر آقای پزشکیان به عراق یکی نمونه بارز از این تلاش‌هاست. او به جای محدودکردن سفر به پایتخت، شش شهر مختلف از جمله مناطق شیعه، سنی و کردنشین را مورد بازدید قرارداد. این اقدام نشان می‌دهد که ایران در محیط بین‌المللی نیز روابست است. هنگامی که در زندگی شخصی خودمان نیز تناقض‌های زیادی داریم، این مسئله در سطح بین‌الملل هم وجود دارد و حتی باید باشد.

اما یک نکته ثابت در روابط بین‌الملل وجود دارد و آن «قدرت» است. قدرت تنها چیزی است که هرکشور و حتی هر فردی به‌صورت عقلانی سعی می‌کند به دنبال آن باشد. چیزی که هر کشور و هیچ انسانی وجود ندارد که نخواهد قوی‌تر، پول‌دارتر، با دارای وجهه بهتر باشد. در اینجا می‌توان ایران را مانند قدرت نرم، وضع اقتصادی بهتر و ارتقای مالی نیز صحبت کرد.

فاصله قدرت‌ها با کشورها کم شده است

اما از دهه ۲۰۰۰ به بعد، شاهد ظهور قدرت‌های نوظهور در سطح جهانی بودیم که این نظم کج‌قطبی را به چالش کشیدند. یکی از این قدرت‌ها روسیه بود. در دهه ۹۰، روسیه به دلیل فروپاشی اقتصادی و سیاسی پس از سقوط شوروی، توانایی مقابله با آمریکا را نداشت و تا نو به‌تدریج به مرزهای روسیه نزدیک‌تر می‌شد. اما با تقویت اقتصادی و نظامی روسیه در دهه ۲۰۰۰، مسکو به‌وضوح اعلام کرد که اجازه نخواهد داد کشورهای همسایه‌اش عضو ناتو شوند. به‌عنوان‌مثال، در ۲۰۰۸ با حمله به گرجستان این سیاست را اعمال کرد و در ۲۰۱۴ با الحاق کریمه از اوکراین، این روند ادامه داد.

این تغییر در توازن قدرت جهانی به این معنا نیست که غرب ضعیف شده است. آمریکا هنوز یکی از قوی‌ترین اقتصادها و ارتش‌های دنیا را دارد. اما فاصله میان قدرت‌های اقتصادی، نظامی و فناورانه بین غرب و دیگر کشورها کاهش یافته است. اکنون کشورهایی مانند چین و هند به‌عنوان قدرت‌های اقتصادی بزرگ و روسیه به‌عنوان یک قدرت نظامی جایگزین در حال ظهورند. این کشورها و سازمان‌هایی مانند بریکس و شانگهای به‌عنوان جایگزین‌هایی برای کشورهایی که به دنبال خروج از هژمونی غربند، مطرح می‌شوند.

این تغییرات باعث شده که دنیا از یک وضعیت تک‌قطبی به چندقطبی تبدیل شود که در دهه‌های گذشته شاهد آن بوده‌ایم. این تغییر باعث شده که توازن قدرت جهانی به چالش کشیده شود. در نتیجه، دیگر غرب تنها منبع قدرت اقتصادی، علمی، صنعتی و نظامی نیست و قدرت‌های نوظهور نقش بیشتری در شکل‌دهی نظم جهانی جدید ایفا می‌کنند.

تغییر توازن قدرت با حمله به عراق

تغییرات ساختاری در خاورمیانه به خصوص پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، به طور اساسی توازن قدرت در منطقه را دگرگون کرد. این حمله نه‌تنها حکومت صدام حسین را سرنگون کرد، بلکه یک خلأ سیاسی، نظامی، امنیتی و ایدئولوژیک در منطقه به وجود آورد که برای پر کردن آن نیاز به زمان و تحولات زیادی بود. به‌طورکلی، می‌توان گفت که این رویداد، خاورمیانه را وارد دوره جدیدی کرد که ویژگی‌ها آن با دوران پیشین تفاوت‌های اساسی دارد.

این خلأ به‌مرور با عواملی پر شد که به‌نوعی نظم منطقه‌ای را از اساس تغییر دادند. یکی از این عوامل، بهار عربی بود که در دهه ۲۰۱۰، بسیاری از کشورهای عربی را دگرگون می‌کند. این تغییرات نشان می‌دهد که بازیگران تنش‌های منطقه‌ای را تشدید کرد. این رویدادها باعث شدند که خلأهای سیاسی و امنیتی عمیق‌تر شوند و زمینه را برای ظهور ایدئولوژی‌های افراطی و غیرحکومتی فراهم کنند.

یکی از مهم‌ترین نتایج این تغییرات، ظهور و قدرت‌گرفتن بازیگران غیردولتی و مسلح در منطقه بود. این بازیگران، مانند حزب‌الله لبنان یا حوثی‌ها [انصارالله] در یمن، توانستند نقش‌های کلیدی در تحولات منطقه‌ای ایفا کنند، گاهی حتی قوی‌تر و مؤثرتر از ارتش‌های رسمی برخی از کشورها. به‌عنوان‌مثال، حزب‌الله نه‌تنها در داخل لبنان تأثیرگذار است، بلکه در دیگر کشورهای منطقه نیز نقش‌آفرینی می‌کند، درحالی‌که ارتش‌هایی مانند ارتش اردن چنین قدرتی را ندارند.

این تغییرات باعث شدند که ایالات متحده و دیگر قدرت‌های جهانی در خاورمیانه با یک وضعیت جدید و پیچیده مواجه شوند. در دوران جنگ سرد، آمریکا می‌توانست با تماس تلفنی با رهبران رسمی کشورها، بحران‌ها و مسائل را حل کند. اما در خاورمیانه جدید، این امکان به دلیل پراکندگی قدرت و ظهور بازیگران غیردولتی از بین رفته است. آمریکا و دیگر قدرت‌ها اکنون باید با چندین بازیگر هم‌زمان مذاکره کنند تا بتوانند مسائل را مدیریت کنند. به‌عنوان‌مثال، برای حل بحران یمن، آمریکا باید با گروه‌های مختلفی همچون حوثی‌ها [انصارالله]، نیروهای دولت مستعفی یمن، عربستان سعودی، ایران و حتی گروه‌های کوچک‌تر دیگری نیز تعامل داشته باشد.

یکی از مشکلات اصلی آمریکا در این زمینه این است که بسیاری از این بازیگران غیردولتی را با ادعاهایی به‌عنوان گروه‌های تروریستی طبقه‌بندی کرده و به دلیل این طبقه‌بندی، امکان مذاکره رسمی با آنها را ندارد. این امر به شدت قدرت اعمال نفوذ آمریکا در منطقه را کاهش داده و باعث شده که ایالات متحده نتواند به شیوه‌های سنتی خود، مانند تطمیع یا اعمال قدرت نظامی، مسائل منطقه‌ای را حل‌وفصل کند.

بنابراین، می‌توان گفت که خاورمیانه پس از حمله آمریکا به عراق و بهار عربی به منطقه‌ای با بازیگران متکثر، پیچیده و غیرقابل‌پیش‌بینی تبدیل شده است که دیگر نه‌تنها دولت‌ها، بلکه گروه‌های غیردولتی نیز به تعیین‌کنندگان اصلی معادلات قدرت تبدیل شده‌اند. این وضعیت به‌شدت بر توازن قدرت در خاورمیانه تأثیر گذاشته و باعث شده که کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی با چالش‌های جدی‌تری در مدیریت بحران‌ها و تنش‌ها مواجه شوند.

۳ اصل در قدرت پایدار

جمهوری اسلامی ایران با هر کشوری که به دنبال قدرت پایدار است، باید سه چیز را مدنظر داشته باشد:

۱. استقلال سیاسی، اینکه سیاست‌هایی که اتخاذ می‌شود، به‌طور کامل توسط خود کشور تنظیم و اجرا شود، بدون دخالت یا وابستگی به قدرت‌های خارجی. در زمان پهلوی، وابستگی سیاسی زیادی وجود داشت و بسیاری از تصمیمات از طریق نفوذ غربی‌ها شکل‌گیری تأثیر می‌گرفت.

شاه هم به دنبال قدرت بود، اما مسیر درستی را انتخاب نکرد و نفوذ غرب در ایران به‌ویژه از طریق فن‌وروزهای نظامی، علمی و صنعتی منجر به وابستگی شد. هرچند که شاه تلاش کرد در دهه ۷۰ میلادی سیاست‌هایی مستقل از غرب اتخاذ کند، ولی در نهایت به نقد قدرت‌های غربی روی آورد. مصاحبه‌های شاه در این دوره نشان می‌دهد که او به‌شدت نسبت به غرب انتقاد داشت و معتقد بود که آنها به ایران قدرت اعمال می‌کنند و سیاست‌هایی تحمیلی دارند.

۲. استقلال اقتصادی، اقتصاد سیاسی همچنان حلقه گمشده ایران است. اقتصاد ایران تحت فشار تحریم‌های شدید و هژمونی مالی آمریکا قرار دارد. به همین دلیل، عضویت در گروه‌هایی مانند بریکس و سازمان همکاری شانگهای برای ایران اهمیت زیادی دارد. این گروه‌ها می‌توانند به‌عنوان جایگزین‌هایی برای کشورهای تحت فشار اقتصادی عمل کنند و شریان‌های حیاتی اقتصادی را برای کشورهایی مانند ایران و روسیه حفظ کنند.

تلاش‌های ایران برای گسترش روابط با کشورهای نوظهور و کاهش وابستگی به غرب نشان‌دهنده تغییر رویکرد این کشور است. حتی عربستان سعودی نیز به دنبال گسترش روابط خود با کشورهایی مانند چین و روسیه است تا از وابستگی تاریخی به غرب کاسته و تنوع در روابط خارجی خود ایجاد کند.

به طور خاص، سفر اخیر آقای پزشکیان به عراق یکی نمونه بارز از این تلاش‌هاست. او به جای محدودکردن سفر به پایتخت، شش شهر مختلف از جمله مناطق شیعه، سنی و کردنشین را مورد بازدید قرارداد. این اقدام نشان می‌دهد که ایران در محیط بین‌المللی نیز روابست است. همان‌طور که شیعه‌نشین است و نگاهی اقتصادی و فرامنیتی به این کشور دارد.

عراق دیگر تنها یک دغدغه امنیتی برای ایران نیست؛ بلکه به‌عنوان یک فرصت برای همکاری‌های اقتصادی و راهبردی در آمریکا در نظر گرفته می‌شود. این تغییر رویکرد نشان‌دهنده موفقیت ایران در تثبیت موقعیت خود در عراق است.

در این میان، خروج قریب‌الوقوع نیروهای آمریکایی از عراق که به‌تازگی توافقی در این زمینه صورت‌گرفته، نشان‌دهنده کاهش نفوذ و قدرت آمریکا در این منطقه است. این خروج، به‌نوعی به‌پایان‌دادن به‌رویکرد آمریکا از افغانستان خواهد بود و به‌وضوح سلطه و هیمنه آمریکا را زیر سؤال می‌برد.

به‌طورکلی، ایران در حال بهره‌برداری از موقعیت‌های خود در زمینه‌های سیاسی و نظامی برای تقویت استقلال اقتصادی است که می‌تواند به‌عنوان یک راهبرد بلندمدت برای مقابله با فشارهای اقتصادی خارجی مورداستفاده قرار گیرد.

ماجرای سفر آقای پزشکیان به عراق و هم‌زمان با آن جابه‌جایی گروه‌ها و وضعیت اقتصادی، به‌ویژه در مورد پول‌های بلوکه‌شده ایران، یک تغییر را به قدرت است که بدون وابستگی به خارجی‌ها، قوی و مستقل باقی بماند.

[شهید] سلیمانی چه کرد؟

در این راستا، [سردار شهید] قاسم سلیمانی و گروهش - که می‌توان آن را اتاق فکر تهران یا نظام دفاعی ایران نامید - چندین نکته مهم را مدنظر قرار دادند:

۱. طولانی‌کردن جنگ، [شهید] سلیمانی می‌دانست غربی‌ها نمی‌توانند در جنگ‌های طولانی‌مدت موفق باشند. آنها ممکن است بتوانند در مدت کوتاهی مناطقی را تصرف کنند؛ اما درنهایت، اگر جنگ طولانی شود، به دلیل عوامل مختلفی مانند تغییر افکار عمومی و مسائل داخلی، دچار مشکل خواهند شد.

۲. گسترندگی جغرافیایی جنگ: برای اینکه جنگ طولانی شود، باید جغرافیای منازعه فراتر از مرزهای ایران باشد. اگر آمریکا بخواهد در جنگی به ایران حمله کند، باید جنگ را در جغرافیای وسیع‌تری مدیریت کند. بنابراین، ایران باید با گسترش دامنه جغرافیایی منازعه، مدیریت آن را برای دشمن دشوار کند. این امر می‌تواند شامل گسترش جنگ از مدیترانه تا دریای عمان و از دریای سرخ تا دریای خزر باشد.

۳. توسعه استراتژی‌ها: ایران با توجه به تغییرات جهانی و وضعیت منطقه‌ای، باید به طور مداوم استراتژی‌های خود را توسعه دهد و اطمینان حاصل کند برای مقابله با تهدیدات خارجی آماده است.

درنهایت، باتوجه به این نکات، می‌توان گفت که رهنامه دفاعی ایران نه‌تنها در برابر تهدیدات نظامی موفق بوده، بلکه به طور مؤثر در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای عمل کرده است.

مرزهای درگیری با ایران محدود نیست

در رهنامه دفاعی ایران، مرزهای درگیری تنها به داخل ایران محدود نمی‌شود، بلکه کشورهای سوریه، عراق، یمن، لبنان و حتی افغانستان نیز در این زمینه اهمیت دارند. یکی از نکات کلیدی که در ملاقات‌های آقای [شهید] سلیمانی موردبحث قرارگرفت، تنوع نوع منازعه بود. ما باید جنگ با دیگرانی را طراحی کنیم که یک جنگ کلاسیک نباشد؛ یعنی نباید این‌گونه باشد که آمریکا به ایران حمله کند و ایران نیز به طور مستقیم با آمریکا مقابله کند. جنگ باید به‌نوعی باشد که به‌اصطلاح هیبریدی یا چندوجهی باشد. جنگ‌های نیابتی و گروه‌های متحد ایران نیز باید موردتوجه قرارگیرند. این گروه‌ها به طور معمول به جامعه جهانی پاسخگو نیستند و این می‌تواند نوع جنگ را به‌شدت تغییر دهد و به جنگ‌های غیرمتقارن منجر شود. در این راستا، ایران می‌تواند از قدرت‌های نوین مانند جنگ‌های پهپادی و قایق‌های تندرو بهره‌برداری کند تا در برابر قدرت نظامی آمریکا به طور مؤثر پاسخ دهد.

باید هزینه‌های آمریکا در منطقه افزایش یابد

نکته دیگری که در ذهن قرار گرفت این است که باید هزینه‌های حضور آمریکا در افغانستان و عراق را به‌قدری بالا ببریم که امکان ورود آمریکا به یک جنگ جدید کاهش یابد. فرسایشی کردن جنگ‌های افغانستان و عراق یکی از سیاست‌های ایران بود که به طور قابل‌توجهی توانست آمریکا را در این مناطق مشغول نگه دارد و به ایران این امکان را داد که توان نظامی خود را تقویت کند. در سال ۲۰۱۵، دو طرف موضوع شدند که رویارویی ممکن است به یک جنگ بزرگ منجر شود، به خصوص با پیشرفت‌های برنامه هسته‌ای ایران و نگرانی‌های غرب. بحران‌های خاورمیانه، به‌ویژه ظهور داعش در سال ۲۰۱۴، روابط ایران و غرب را دچار تغییرات اساسی کرد.

خروج آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ نقطه عطفی در این رویارویی بود. ایران تصمیم‌گیری اصلی برطرف شده، باید روی مسائل غیرنظامی و اجتماعی تمرکز بیشتری کرد. درنهایت، مهم است که ایران از تجربیات گذشته خود بهره‌برداری کند و به‌گونه‌ای عمل کند که امنیت و ثبات داخلی و منطقه‌ای خود را حفظ کند.

به‌طورکلی، در نظریه روابط بین‌الملل، دو نوع دیدگاه واقع‌گرایانه وجود دارد:

۱. دیدگاه دفاعی: این دیدگاه بر این اصل استوار است که قدرت باید به‌منظور تقویت خود و جلوگیری از حملات به کار گرفته شود. در این رویکرد، هدف اصلی حفظ قدرت و امنیت از تهدیدات خارجی است.

۲. دیدگاه هجومی: در این دیدگاه، هدف این است که کشور به حدی از قدرت برسد که دیگران حتی جرئت فکر کردن به حمله به آن را نداشته باشند. این رویکرد به افزایش قدرت و هژمونی کشور در منطقه توجه دارد.

آرآنجایی که معادلات قدرت در منطقه همواره در حال تغییر است، آینده تهران نیز بستگی به نوع قدرت و قدرت‌گیری در منطقه خواهد داشت. در ۲۰ سال گذشته، راهبرد تهران بیشتر معطوف به دفاع بوده است. به‌عنوان‌مثال، تصور کنید، در سال ۲۰۲۳، تهران متوجه شد ۱۰۰ هزار سرباز آمریکایی در عراق مستقر هستند و هجوم آنها به ایران به‌سوی پایگاه‌های داخلی در منطقه وجود دارد. در این شرایط، ایران چه اقدامی باید انجام دهد؟ ۱) دفاع ندارد و از سوی دیگر، ایران به سوی حمله می‌رود. ۲) اقدامات حد وسط وجود دارد و به طورقطع یک دغدغه همیشگی برای آمریکا در خاورمیانه خواهد بود و این مسئله‌ای نیست که آنها بتوانند به‌راحتی آن را بپذیرند، به‌خصوص در زمانی که معادلات قدرت جهانی در حال تغییر است و ایران می‌تواند نقش مؤثری در این تغییروتحول ایفا کند.

در خصوص ساخت سلاح هسته‌ای، سؤالاتی وجود دارد که باید به آنها پاسخ داده شود. آیا اساساً نیاز به ساخت سلاح هسته‌ای وجود دارد و پیامدهای آن چه خواهد بود؟ رژیم‌صهیونیستی به طور علنی به این مسئله اعتراض می‌کند و به همین دلیل می‌توان گفت قدرت ایران در حال حاضر به طور هم‌زمان سیاست‌های آنی خود را بر مبنای عمل‌گرایی و بازدارندگی پیش می‌برد. مقاله‌ای که با همکاری یکی از همکارانم درباره سیاست‌های جدید انجی ایران نوشته‌ام، به این نکات پرداخته و ممکن است برای علاقه‌مندان مفید باشد. کشوری که به سلاح هسته‌ای دسترسی دارد، معمولاً مورد مسلح وسع قرار نمی‌گیرد. زیرا به طور عقلانی، هزینه و فایده چنین اقداماتی قابل‌توجیه نیست. اگر کشوری به شما حمله کند، شما هم می‌توانید به آن کشور آسیب بزنید و این باعث می‌شود که هیچ‌کس تمایل نداشته باشد درگیری‌ای ایجاد کند که منجر به نابودی هر دو طرف شود.

دربارهها با اوکراین و روسیه، اگر فرض کنیم رژیم‌صهیونیستی به ایران حمله کند، این طرح می‌تواند به شکل‌گیری یک معامله جدید منجر شود. به عبارتی، اگر آمریکا به عنوان واسطه وارد عمل شود، ممکن است به نوعی توافق شکل بگیرد که در آن آمریکا حق مداخله نداشته باشد. این نشان‌دهنده نوعی بازدارندگی است. از نظر نظامی، رژیم‌صهیونیستی توانایی حمله به ایران را دارد؛ اما سؤال این است که آیا این حمله به اهداف موردنظر آنها خواهد رسید یا نه و چه تبعاتی به دنبال خواهد داشت؟ اگر رژیم‌صهیونیستی به ایران حمله کند، این امکان وجود دارد که ایران به تولید سلاح هسته‌ای نزدیک‌تر شود. در این شرایط، توان نظامی ایران در پاسخ به حملات رژیم‌صهیونیستی می‌تواند اثرگذار باشد. به طورکلی، درنظرگرفتن تبعات هر اقدام نظامی برای رژیم‌صهیونیستی بسیار حیاتی است. به همین دلیل، ایران به شکل مؤثری می‌تواند از توانایی‌های خود در برابر تهدیدات دفاع کند و هزینه‌های احتمالی برای رژیم‌صهیونیستی را افزایش دهد. این رویکرد درنهایت می‌تواند به‌نوعی به بازدارندگی منجر شود که از حملات گسترده جلوگیری کند.

اشتباه غرب در راهبرد منطقه‌ای

خروج ترامپ از برجام باعث شد ایران به تولید بمب هسته‌ای نزدیک‌تر شود و همزمان روابط خود را با روسیه و چین تقویت کند. این مسئله نشان‌دهنده اشتباهات جدی غرب در راهبردهای منطقه‌ای‌اش است. راهبرد مشخصی برای خاورمیانه وجود ندارد و هر بار که به موضوعی مانند رژیم‌صهیونیستی یا برجام دست می‌زنند، اوضاع بدتر می‌شود. اینکه به طورقطع یک دغدغه همیشگی برای آمریکا در خاورمیانه خواهد بود و این مسئله‌ای نیست که آنها بتوانند به‌راحتی آن را بپذیرند، به‌خصوص در زمانی که معادلات قدرت جهانی در حال تغییر است و ایران می‌تواند نقش مؤثری در این تغییروتحول ایفا کند.

در خصوص ساخت سلاح هسته‌ای، سؤالاتی وجود دارد که باید به آنها پاسخ داده شود. آیا اساساً نیاز به ساخت سلاح هسته‌ای وجود دارد و پیامدهای آن چه خواهد بود؟ رژیم‌صهیونیستی به طور علنی به این مسئله اعتراض می‌کند و به همین دلیل می‌توان گفت قدرت ایران در حال حاضر به طور هم‌زمان سیاست‌های آنی خود را بر مبنای عمل‌گرایی و بازدارندگی پیش می‌برد. مقاله‌ای که با همکاری یکی از همکارانم درباره سیاست‌های جدید انجی ایران نوشته‌ام، به این نکات پرداخته و ممکن است برای علاقه‌مندان مفید باشد. کشوری که به سلاح هسته‌ای دسترسی دارد، معمولاً مورد مسلح وسع قرار نمی‌گیرد. زیرا به طور عقلانی، هزینه و فایده چنین اقداماتی قابل‌توجیه نیست. اگر کشوری به شما حمله کند، شما هم می‌توانید به آن کشور آسیب بزنید و این باعث می‌شود که هیچ‌کس تمایل نداشته باشد درگیری‌ای ایجاد کند که منجر به نابودی هر